

عمر طولانی و فرزند کمتر چالش ساز شد

بررسی مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی نشان می‌دهد کاهش نرخ باروری و افزایش امید به زندگی، توازن جمعیت جوان و سالمند را به هم زده است

که امروز به‌نام «فقر چرخه عمر» یا فقر مزمن سالمندان شناخته می‌شود. به گفته او، سالمندان ایرانی اکنون در شرایطی زندگی می‌کنند که از یک‌سو با فقر نسبی روبه‌رو هستند و از سوی دیگر، وابستگی فزاینده‌ای به انتقالات عمومی مانند یارانه نقدی، مستمری و بازنشستگی پیدا کرده‌اند. این وابستگی، فشار مضاعفی را بر بودجه عمومی و صندوق‌های بازنشستگی وارد می‌کند؛ صندوق‌هایی که خودشان نیز با بحران پایداری روبه‌رو هستند.

پیامدهای افزایش جمعیت سالمندی

افزایش جمعیت سالمند، پیامدهای گسترده‌ای برای کل نظام رفاهی دارد. برخلاف گذشته که خانواده مسئول اصلی مراقبت از سالمندان بود، در یک قرن اخیر، به تدریج بخشی از این مسئولیت به دولت منتقل شده است. پاک‌سرشت می‌گوید که در همه دنیا تعهدات خانواده کاهش یافته و تعهدات دولت افزایش پیدا کرده و تأمین اجتماعی به یکی از پرهزینه‌ترین وظایف دولت‌ها تبدیل شده است.

از نگاه او، نظام بازنشستگی ایران طی یک دهه آینده وارد مرحله‌ای می‌شود که بسیاری از کشورهای در حال توسعه مانند کره جنوبی و تایلند پیش‌تر آن را تجربه کرده‌اند. امواج پیاپی فشار ناشی از کاهش باروری و افزایش امید زندگی که همه حوزه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. مسئله فقط افزایش مستمری بگیران نیست، بلکه افزایش هم‌زمان هزینه‌های درمان، مراقبت طولانی مدت و خدمات حمایتی نیز بر بار مالی دولت افزوده خواهد شد.

فرصتی که ایران هنوز در اختیار دارد

نکته‌ای که پاک‌سرشت بر آن تأکید می‌کند این است: پدیده سالمندی برای همه کشورها جدید بوده است؛ حتی ژاپن و کشورهای اروپایی نیز پیش‌تر چنین ساختاری از جمعیت را تجربه نکرده‌اند. اما مزیت ایران نسبت به آن‌ها این است که اکنون می‌تواند از تجربه شکست‌ها و موفقیت‌های آن کشورها درس بگیرد. در بسیاری از این کشورها، ناتوانی در تطبیق نظام‌های رفاهی با موج سالمندی، به افزایش شکاف طبقاتی سالمندان، فشار بر خانواده‌ها و حتی بازگشت سالمندان به بازار کار ناامن منجر شده است. در مقابل، کشورهایی که زودتر به سراغ اصلاحات ترکیبی رفته‌اند، توانسته‌اند بخشی از این فشار را مهار کنند. آنچه این پژوهش به روشنی نشان می‌دهد، این است که بحران سالمندی یک تهدید دوردست نیست؛ مسئله‌ای مربوط به سه یا چهار دهه بعد هم نیست. ایران از هم اکنون وارد مرحله انتقالی سالمندی شده و از دهه ۱۴۱۰، شتاب رشد سالمندان به‌طور جدی افزایش خواهد یافت. هم‌زمان، پدیده سالخورده شدن خود سالمندان نیز هزینه‌های رفاهی و انسانی این بحران را چندبرابر می‌کند.



سالمندان ۷۵، ۸۵ و بالاتر نیز به سرعت در حال افزایش است. بر اساس برآوردهای ارائه شده در این پژوهش، جمعیت ۶۵ ساله و بالاتر ایران تا سال ۱۴۳۰ به مرز ۱۹ میلیون نفر نزدیک می‌شود. در سال ۱۴۰۰، حدود ۷۰ درصد این سالمندان در گروه سنی ۶۵ تا ۷۴ سال قرار داشتند. این نسبت تا سال ۱۴۳۰ به حدود ۶۰ درصد کاهش می‌یابد و تا سال ۱۴۵۰ به کمتر از ۳۷ درصد می‌رسد. در مقابل، سهم سالمندان ۷۵ تا ۸۴ ساله به حدود ۴۰ درصد افزایش خواهد یافت. مهم‌تر از همه، گروه سنی ۸۵ سال به بالا است که بیش از ۷ برابر بزرگ‌تر می‌شود و سهم آن از ۳ درصد به حدود ۲۳ درصد افزایش می‌یابد. این یعنی ایران نه تنها با «سالمندی جمعیت»، بلکه با «کهنسالی سالمندان» روبه‌روست؛ وضعیتی که نیاز به مراقبت‌های طولانی مدت، خدمات پرهزینه سلامت، توان بخشی و پرستاری را به شدت افزایش می‌دهد.

میراث نسل‌های کم‌درآمد

پاک‌سرشت در تحلیل چرخه عمر اقتصادی، به یک واقعیت نگران کننده دیگر هم اشاره می‌کند. سالمندان امروز ایران وارث «پس انداز منفی» هستند. در دهه‌های گذشته، بخش بزرگی از خانوارها منابع خود را صرف تأمین هزینه‌های آموزش، درمان و معیشت فرزندان کرده‌اند و در نتیجه، امکان تولید ثروت برای دوران سالمندی را از دست داده‌اند. پیامد آن چیزی است

عمر طولانی، فرزند کمتر

سلیمان پاک‌سرشت، رئیس مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی، ریشه‌های این تحول را در دو تغییر بزرگ جمعیتی می‌بیند: افزایش امید زندگی و سقوط شدید باروری. او در گفتگویی بر این نکته تأکید می‌کند که در طول نیم قرن گذشته بیش از ۲۰ سال به امید زندگی ایرانیان اضافه شده؛ افزایشی که باعث شده عمر باقی‌مانده در ۶۵ سالگی از حدود ۱۰ سال در اوایل دهه ۱۳۴۰ به حدود ۱۶ سال در اوایل دهه ۱۴۰۰ برسد. هم‌زمان، باروری کشور از رژیم ۷ فرزند به کمتر از ۲ فرزند در کمتر از دو دهه سقوط کرده است.

این دوروند، به گفته پاک‌سرشت، موتور یک دینامیزم پیچیده را روشن کرده‌اند که نتیجه مستقیم آن، برهم خوردن توازن سنتی میان جمعیت جوان و جمعیت سالمند است؛ نسلی که در دهه‌های طلایی باروری متولد شده، حالا با افزایش شانس بقا، به سرعت در حال ورود به سنین میانسالی و سالمندی است.

سالمندی مضاعف!

اما مسئله فقط افزایش تعداد سالمندان نیست. آنچه این موج را خطرناک‌تر می‌کند، پدیده‌ای است که در گزارش‌های کارشناسی کمتر دیده می‌شود: «سالخورده شدن جمعیت سالمندان». به بیان دیگر، فقط با سالمندان ۷۴ تا ۷۶ سال روبه‌رو نیستیم، بلکه سهم

تا همین دو دهه پیش، «پیری جمعیت» مفهومی بود که بیشتر به کشورهای اروپایی، ژاپن و چند اقتصاد پیشرفته نسبت داده می‌شد. ایران، با جمعیت جوان، نرخ بالای باروری و هرم سنی پهن در قاعده که نشانگر جمعیت جوان بیشتر بود، در سوی دیگر این معادله قرار داشت. اما حالا، با شتابی بی سابقه کشور در حال ورود به مرحله‌ای است که کارشناسان از آن با عنوان «ابر سالمندی» یاد می‌کنند؛ مرحله‌ای که نه فقط تعداد سالمندان افزایش می‌یابد، بلکه خود جمعیت سالمندان نیز به سرعت به سمت سالخوردگی و پیری در حال حرکت است. پدیده‌ای که اگر دیده نشود و سیاستگذاری درستی برای آن انجام نشود، می‌تواند نظام رفاه، سلامت، خانواده و اقتصاد ایران را هم‌زمان تحت فشار سنگین قرار دهد. طرح بررسی «راهبردهای مواجهه نظام بازنشستگی ایران با تغییرات جمعیتی» که اخیراً با همکاری مشترک وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و سازمان تأمین اجتماعی از سوی مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی و صندوق جمعیت ملل متحد انجام شد، حاوی آمارها و جداولی از تغییرات جمعیتی و نسبت‌های ضرب پشیمانی صندوق‌ها در کشورهای مختلف از جمله ایران و راهکارهای سیاستی در این حوزه پیرامون واکنش‌ها به پدیده پیری جمعیت و حفظ منابع صندوق‌هاست. نتایج این طرح نشان می‌دهد که افزایش امید زندگی و کاهش نرخ باروری دو عامل اصلی انفجار جمعیت سالمندان است.

نازنین رزاقی مهر

روزنامه نگار

یادداشت



محمد رضا بخش‌ی طاری

کارشناس رفاهی

صندوق‌ها در انتظار زنان غایب

در سال‌هایی که بحث‌های مرتبط با بحران صندوق‌های بازنشستگی عمدتاً حول سه متغیر «سالمندی جمعیت»، «کاهش باروری» و «افزایش امید زندگی» می‌چرخد، یک واقعیت بنیادین به‌طوری مداوم در سایه مانده است: حذف پایدار و ساختاری زنان از بازار کار. پژوهش تازه مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی نشان می‌دهد طول عمر فعالیت اقتصادی زنان ایرانی تنها حدود هفت سال است؛ عددی که در مقایسه با استانداردهای جهانی نه پایین، بلکه به‌طور تکان دهنده‌ای ناچیز است. زن هلندی به‌طور متوسط بیش از چهار دهه در بازار کار حضور دارد، زنان برزیلی نزدیک سه دهه، زنان مکزیک‌ی حدود ۲۷ سال و زنان ترکیه‌ای دست کم ۲۰ سال. در ایران اما میلیون‌ها زن پیش از آنکه بتوانند تجربه‌ای پایدار از اشتغال، بیمه‌پردازی و پس‌انداز داشته باشند، عملاً از چرخه رسمی کار کنار گذاشته می‌شوند؛ کنار گذاشتنی که پیامد آن فقط متوجه خود آنان نیست، بلکه به‌صورت مستقیم بار مالی نظام بازنشستگی را سنگین‌تر می‌کند و بر تعادل منابع و مصارف صندوق‌ها اثر فوری می‌گذارد. نظام بازنشستگی، با تمام پیچیدگی‌هایش، بر یک قاعده ساده استوار است: هرچه شاغلان بیمه‌پرداز بیشتر و دوره فعالیت آنان طولانی‌تر باشد، صندوق‌ها پایدارتر خواهند بود. با این حال، در ایران که زنان نیمی از جمعیت را تشکیل می‌دهند، سهم آنان در پرداخت حق بیمه چنان محدود است که عملاً بخشی از ظرفیت بالقوه تأمین مالی صندوق‌ها بلااستفاده رها شده است. پیامد این روند سال‌هاست که قابل مشاهده است: کاهش منابع ورودی، افزایش وابستگی به بودجه عمومی و تشدید ناترازی مزمن. این وضعیت تنها یک چالش فنی در حسابداری بیمه‌ای نیست، بلکه شکاف ساختاری بزرگی است که هرگونه اصلاحات پارامتریک—از افزایش سن بازنشستگی تا تعدیل نرخ حق بیمه—را با مانعی پایدار مواجه می‌کند. در غیاب مشارکت اقتصادی زنان، هر اصلاحی عمر کوتاه خواهد داشت و دیر یا زود دوباره صندوق‌ها را به نقطه ناپایداری بازخواهد گرداند. حذف زنان از بازار کار نه‌الگوی سنتی خانواده را تقویت کرده و نه به افزایش باروری انجامیده است. تجربه جهانی نشان می‌دهد حمایت از زنان شاغل هم اشتغال را بالا می‌برد و هم از افت باروری جلوگیری می‌کند. ایران اما با باروری ۱٫۶ و مشارکت پایین زنان، هم‌زمان کار را از دست داده و هم تأمین اقتصادی زنان در سالمندی را تشدید کرده است. در چنین شرایطی، سخن گفتن از اصلاح نظام بازنشستگی بدون قرار دادن اشتغال زنان در مرکز بحث، نوعی ساده‌سازی مسئله است. بحران صندوق‌ها نه صرفاً نتیجه متغیرهای جمعیتی—بلکه محصول حذف ساختاری نیمی از جامعه از فرایند تولید رسمی است. تقویت مشارکت اقتصادی زنان نه یک مطالبه جنبی اجتماعی، بلکه یکی از مهم‌ترین شروط بازسازی تعادل بین نسلی، مهار ناترازی صندوق‌ها و پیشگیری از بحران پنهانی است که در سال‌های آینده با شدت بیشتری بروز خواهد کرد. تنها با باز کردن مسیرهای شغلی پایدار برای زنان است که می‌توان امید داشت نظام بازنشستگی ایران از چرخه فرساینده کسری‌ها و وابستگی‌ها خارج شود و به ثبات بازگردد.

“

همزمان با رشد تعداد سالمندان، افزایش سهم افراد بالای ۷۵ سال، هزینه‌های رفاهی و درمانی کشور را به شدت افزایش می‌دهد

ادغام صندوق‌ها؛ راهبردی برای پایداری

دولت معتقد است تجمیع صندوق‌های بازنشستگی با هدف ایجاد شفافیت مالی، کاهش کسری‌ها و تضمین امنیت مستمری‌ها، قدمی ضروری در اصلاح ساختار نظام بیمه‌ای است

افزایش اعتماد اجتماعی از طریق پاسخگویی به ذی‌نفعان تأمین شده است. در ایران اما، بازنشستگان هنوز نمی‌دانند؛ دارایی‌های صندوق دقیقاً شامل چه مواردی است؟ چه میزان بدهی انباشته وجود دارد؟ چه شرکت‌هایی زیان‌ده‌اند؟ و چه کسانی پاسخگوی زیان‌ها هستند؟ در چنین شرایطی، طبیعی است که ادغام‌نه‌به‌عنوان «اصلاح»، بلکه به‌عنوان ریسک بزرگ انتقال بحران از یک صندوق به صندوق‌های دیگر در افکار عمومی بازنشستگان دیده شود.

از بین رفتن دارایی‌ها

مهم‌ترین نگرانی معترضان به تجمیع صندوق‌ها، سرنوشت دارایی‌هاست. بازنشستگان صندوق‌های کارمندی، به‌ویژه بازنشستگان کشوری و فولاد، نگرانند که بدهی‌های سنگین برخی صندوق‌ها، شرکت‌های زیان‌ده و تعهدات پرداخت‌نشده از مسیر ادغام، بر دوش صندوق‌های دیگر بیفتد. اخیراً علاءالدین ازوجی سرپرست صندوق بازنشستگی کشوری در نشست با خبرنگاران اعلام کرده است که «دارایی‌ها شناسنامه‌دار هستند و ادغام به معنای از بین رفتن دارایی‌ها نیست». اما بازنشستگان می‌گویند؛ مسئله فقط شناسنامه‌دار بودن دارایی صندوق‌ها نیست؛ مسئله این است که سودآوری واقعی چقدر است و چه بخشی از دارایی‌ها غیرقابل نقدشدن هستند. بی‌پاسخ بودن این پرسش‌ها، بی‌اعتمادی را تشدید کرده است.

سقوط نسبت پشتیبانی
نسبت پشتیبانی در صندوق بازنشستگی کشوری به زیر نیم نفر رسیده؛ یعنی برای هر دو بازنشسته، فقط یک شاغل حق بیمه می‌پردازد. این شاخص، فریاد هشدار نظام بیمه‌ای است. نتیجه سال‌ها بازنشستگی‌های زود هنگام بی‌ضابطه، استخدام‌های رانتی و بدون پشتوانه بیمه‌ای، تحمیل تکالیف حمایتی دولت به صندوق‌ها و بنگاه‌داری سیاسی و ناکارآمد که صندوق‌ها را به وضعی که امروز در آن قرار دارند، کشانده است.

اکنون مطابق گزارش‌ها، بیش از ۸۰ درصد منابع هزینه‌ای صندوق بازنشستگی کشوری از بودجه دولت تأمین می‌شود. این یعنی صندوق عملاً از یک نهاد بیمه‌ای به یک نهاد بودجه‌خور تبدیل شده است. بازنشستگان می‌گویند: «اگر صندوق‌ها به این روز افتاده‌اند، بازنشسته مقصر نیست؛ تصمیم گیران مقصرند.»

در این میان، مدافعان تجمیع صندوق‌ها از تجربه کشورهایی مثل آلمان و سوئد مثال می‌زنند؛ کشورهایی که نظام بازنشستگی‌شان را یکپارچه کرده‌اند.

اما مقایسه ایران با این کشورها، بدون توجه به تفاوت‌ها، قیاسی مع الفارق است. در آن کشورها پیش از ادغام، مکانسیم‌های شفافیت مالی برقرار شده و دارایی‌ها واقعی، مولد و حسابرسی شده است. در عین حال، دولت‌ها به صندوق‌ها بدهکار نبودند و مهم‌تر از همه سازوکارهای

این روزها اگر به محتوای شعارهای داده شده در جریان تجمعات اعتراضی بازنشستگان صندوق‌های مختلف از نفت تا فولاد دقت کنیم، مطالبه لغو طرح ادغام صندوق‌های بازنشستگی یکی از مهمترین مطالبات مطرح شده از سوی معترضان است. این اعتراضات گاه حتی به راه‌اندازی کارزار و جمع‌آوری هزاران امضا از ذی‌نفعان این صندوق‌ها نیز کشیده شده تا نشان داده شود که از همه ظرفیت‌ها برای شنیده شدن صدای معترضان استفاده شده است. نتایج پژوهش‌های انجام شده و گزارش‌های منتشر شده اما حاکی از آن است صندوق‌های نظام بازنشستگی ایران سال‌هاست در وضعیت بحرانی قرار دارد؛ بحرانی که نه ناگهانی، بلکه محصول دهه‌ها سیاست‌گذاری غلط، بنگاه‌داری رانتی، کسری‌های مزمن و وابستگی فزاینده به بودجه عمومی است و حالا که نسبت پشتیبانی به کف تاریخی رسیده، دولت‌ها ناگهان نسخه‌ای با عنوان «ادغام صندوق‌ها» را روی میز گذاشته‌اند؛ نسخه‌ای که از نگاه مدیران، «ضرورت ساختاری» است، اما از نگاه بسیاری از بازنشستگان، زنگ خطر برای امنیت دارایی‌ها و آینده مستمری‌ها به شمار می‌رود. امروز ۱۸ صندوق بازنشستگی با مقررات و تعهدات متفاوت در کشور فعالند؛ از صندوق‌های کارگری و کارمندی تا صندوق‌های خاص. مدیران می‌گویند این پراکندگی، سرچشمه ناترازی است. اما بازنشستگان می‌پرسند؛ چه کسی این بحران را ساخت؟ آیا قرار است هزینه سوء مدیریت‌های چند دهه‌ای بازهم از جیب مستمری بگیران پرداخت شود؟